

فصلنامه علمی تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۷، بهار ۱۳۹۸، ویژه فلسفه و کلام

کارکرد اخلاقی زبان دین در نگاه بریث ویت

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱۲

تاریخ تأیید: ۹۸/۰۲/۲۷

رضا جعفری فخری*

چکیده

بریث ویت را می‌توان از پیشکسوتان و پیشوایان نظریه کارکردگرایی به حساب آورد. کارکردگرایان که در رأس آنها ویتگنشتاین قرار دارد از جمله فیلسوفان تحلیل زبانی هستند که با تعریف کارکردی ویژه برای زبان دین در عین نجات بخشی زبان دین از دام بی‌معنایی، زبان دین را یک زبان غیر معرفت بخش به حساب می‌آورند. بریث ویت در عین اینکه همچون پوزیتیویست‌ها گزاره‌های دینی را غیر واقعی می‌داند اما برخلاف پوزیتیویست‌ها تمام سعی خود را می‌کند گزاره‌های دینی را از دام بی‌معنایی نجات بدهد. به همین جهت مسیری که انتخاب می‌کند این‌گونه است که کارکرد گزاره‌های دینی را همچون گزاره‌های اخلاقی قرار می‌دهد. به این نحو که گزاره‌های دینی گزاره‌هایی برای بیان مقاصد اخلاقی و ترغیب به رفتار اخلاقی می‌باشند. در این تلاشی که بریث ویت برای تحلیل کارکرد گزاره‌های دینی دارد زبانی دینی را در حد زبانی صرفاً اخلاقی و مزین به حکایات تقلیل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: بریث ویت، کارکرد، گزاره اخلاقی، زبان دین.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

بریث ویت همچون ویتگنشتاین قائل به کاربردی دانستن معنای یک گزاره بود. «ما ریچارد بریث ویت را کسی می‌دانیم که به تأکید ویتگنشتاین بر معنا به عنوان کاربرد توجه کرده است». (استیور، ۱۳۸۴، ۱۵۶) اما می‌توان گفت عمده‌ترین تفاوت بریث ویت با ویتگنشتاین در حفظ موضع تجربه‌گرایانه بود. ویتگنشتاین با اتخاذ موضع کارکردگرایانه در حوزه زبان به کلی از مواضع تجربه‌گرایانه پوزیتیویست‌های منطقی رویگردان شد اما بر خلاف او بریث ویت سعی داشت همزمان با اتخاذ نگاه کارکردگرایانه به معنای گزاره‌ها، رویکرد تجربه‌گرایانه خود را حفظ کند.

بریث ویت در سال ۱۹۶۰ با نوشتن مقاله‌ای با عنوان «دیدگاه یک تجربه‌گرا درباره ماهیت باور دینی» تمام سعی خود را بر این داشت تا در عین حفظ دیدگاه تجربه‌گرایانه، گزاره‌های دینی را از دام بی‌معنایی نجات بدهد. اما این کار بسیار سختی به نظر می‌رسید زیرا با قبول موضع تجربه‌گرایانه چگونه ممکن است که گزاره‌های دینی معنا داشته باشند دلیل آن هم این است که اگر برای گزاره‌ای نتوانستیم روش اثبات یا ابطالی ارائه بدهیم در این صورت آن گزاره بی‌معنا خواهد بود. و به همین دلیل پوزیتیویست‌های منطقی گزاره‌های دینی را بی‌معنا می‌دانستند. حال چگونه ممکن است ما هم تجربه‌گرا باشیم هم گزاره‌های دینی را معنادار بدانیم. (علی زمانی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۴).

نگاه بریث ویت به علم حتی دین یک نگاه پوزیتیویستی است. اما بر خلاف پوزیتیویست‌ها با یک نگاه ابزارانگارانه به دین سعی می‌کند معنایی خاص از دین را اراده کند و با این کار دین را از ورطه بی‌معنایی نجات بدهد. (قربانی، ۱۳۹۴، ص ۷۴) پوزیتیویست‌های منطقی با اتخاذ رویکرد تجربه‌گرایانه گزاره‌های دینی را از عرصه

معناداری خارج کردند اما نکته جالب توجه این است که بریث ویت سعی کرد با حفظ همین نگاه تجربه‌گرایانه مشکل معناداری گزاره‌های دینی، تعارض علم و دین و حضور دین در عرصه فردی و اجتماعی را حل نماید. در واقع تمام سعی و تلاش بریث ویت بر این بود که ایمان دینی را با تجربه‌گرایی جمع نماید.

نظریه پوزیتیویست‌های منطقی

قبل از تشریح و توضیح نظریه بریث ویت در ابتدا با توجه به اینکه بریث ویت موضع تجربه‌گرایانه پوزیتیویستی خود را حفظ کرده است نیازمندیم با دیدگاه پوزیتیویست‌های منطقی آشنا بشویم.

پوزیتیویست‌ها به دنبال این بودند که معیاری برای معناداری گزاره‌ها ارائه بدهند و معیاری که برای این امر انتخاب کردند «تحقیق‌پذیری» بود. یعنی باید در یک شرایط تجربی و حسّی شرایطی را به وجود آورد که بتوان صدق یا کذب یک گزاره را اثبات کرد. (آیت‌اللهی، ۱۳۸۶، ص ۸۰) پوزیتیویست‌های منطقی بر این اعتقاد بودند که معنای یک گزاره در گرو داشتن یک روش تحقیق است یعنی اگر در گزاره‌ای روشی بود که بتوان صدق یا کذب آن را اثبات کرد آن گزاره معنادار است در غیر این صورت آن گزاره بی‌معنا خواهد بود. گزاره‌هایی که این معیار در مورد آنها صدق می‌کند سه دسته می‌باشند:

۱- جملات شخصی درباره امور خاص تجربی.

۲- قضایای کلی علمی (قوانین کلی علمی که قابل اثبات یا ابطال خارجی‌اند).

۳- این همانی‌ها (توتولوژی‌های منطقی و ریاضی) و نقایض آنها. (علی زمانی،

۱۳۷۵، ص ۱۵۵)

اگر گزاره‌ای داخل یکی از این سه قسم نباشد بی‌معنا خواهد بود به همین دلیل گزاره‌های اخلاقی بر اساس این معیار بی‌معنا می‌باشند. حال سؤال این است که آیا گزاره‌های دینی داخل در یکی از این سه قسم می‌باشند یا نه؟ به طور حتم می‌توان گفت بر اساس کاربردی که گزاره‌های دینی در بین متدینان دارند در هیچ‌کدام از این سه قسم داخل نمی‌باشند.

اما داخل جملات شخصی نمی‌باشند به این دلیل که جملات شخصی قابلیت آزمون با مشاهده مستقیم را دارند در صورتی که گزاره‌های دینی و کلامی این قابلیت را ندارند. در صورتی گزاره‌ای قابلیت آزمون با مشاهده مستقیم را خواهد داشت که دارای اوصافی قابل مشاهده مستقیم باشد. در حالی که اوصاف به کار رفته در گزاره‌های دینی و کلامی اوصافی متافیزیکی بوده که قابلیت مشاهده و تجربه را ندارند. و همچنین داخل در قوانین کلی علمی نیز نمی‌باشند به این دلیل که بر طبق مبنای علمی بیکنی قوانین علمی با مشاهده و تجربه موارد جزئی و در نتیجه تعمیم حکم آن موارد جزئی به دست آمده است. این در حالی است که گزاره‌های دینی چنین نمی‌باشند.

در مورد قوانین کلی علمی هم باید بگوییم که در قوانین کلی علمی نیز تا زمانی معنادار بودن آنها بی‌اشکال است که ما از علم تلقی بیکنی داشته باشیم و متدولوژی او را در علم قبول کنیم و الا اگر این متدولوژی را قبول نکنیم و قوانین کلی علمی را جدای از موارد جزئی آن قرار دهیم به قاعده تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌های منطقی اشکال وارد می‌شود که قوانین کلی علمی نیز قابل آزمون نیستند بنابراین گزاره‌هایی که دال بر قوانین کلی علمی می‌باشند گزاره‌هایی بی‌معنا خواهند شد. این در حالی است که هیچ‌کسی حتی خود پوزیتیویست‌ها چنین چیزی را قبول نمی‌کنند.

این در حالی است که باید بگوییم اگر هم ما مبنای علمی بیکنی را قبول کنیم باز هم در علوم، قوانین و مفاهیمی وجود دارند که قابل مشاهده و تجربه نیستند که آنها

ترم‌های تئوریک نامیده می‌شوند. منظور از ترم‌های تئوریک تصوّرات یا مفاهیمی هستند که مابازای مستقیم ندارند؛ مثلاً، وقتی گفته می‌شود نور در اثر تابش منعکس می‌شود برای نور و انعکاس می‌توان در خارج، مابازایی نشان داد که این دسته از قضایای مشتمل بر تصوّرات محسوس را «قانون» می‌نامند در برابر «تئوری» که آن دسته از قضایایی هستند که در آنها تصوّراتی غیر محسوس از قبیل اتم، انرژی، میدان، ... وجود دارد.

بسیاری از مفاهیم و قوانینی که در علوم وجود دارند از تجربه و مشاهده مستقیم اخذ نشده‌اند بنابراین در علوم نیز مفاهیمی وجود دارند که به طور مستقیم قابل مشاهده و تجربه نیستند. بر همین اساس است که به پوزیتیویست‌های منطقی گفته می‌شود اینکه شما می‌گویید چون گزاره‌های کلامی قابل مشاهده و آزمون نیستند بنابراین بی‌معنا هستند اشکال دارد زیرا بسیاری از مفاهیم به کار رفته در علوم نیز همین‌گونه بوده و قابل مشاهده و آزمون مستقیم نیستند. بنابراین گزاره‌ای که مشتمل بر ترم‌های غیرمشاهده‌ای و غیرقابل آزمون می‌باشد گزاره‌ای بی‌معنا نخواهد بود، زمانی یک گزاره بی‌معنا خواهد شد که به طور غیر مستقیم نیز قابل تجربه و مشاهده بوده؛ نتوان از آن نتایج تجربی به دست آورد، و همچنین نسبت به عالم خارج بی‌تفاوت باشد.

و همچنین گزاره‌های دینی داخل در قسم سوم، یعنی قضایای منطقی و ریاضی نیز نمی‌شوند. دلیل آن هم این است که توتولوژی‌های منطقی و ریاضی ناظر به واقع نبوده و دلالتی بر حقایق خارجی نمی‌کنند. زیرا همان‌گونه که هیوم و کانت گفته‌اند این قضایا اصل موضوعی هستند و در مورد وقایع موجود در عالم خارج هیچ حکمی ندارند. مثلاً زمانی که می‌گوییم سه و چهار روی هم رفته هفت می‌شوند به این معناست که اگر در خارج مجموعه‌ای هفت‌تایی داشته باشیم این مجموعه هفت‌تایی از یک مجموعه سه‌تایی و یک مجموعه چهارتایی تشکیل شده است.

بنابراین قرار دادن گزاره‌های دینی به عنوان زیر مجموعه گزاره‌های منطقی و ریاضی این تالی فاسد را به دنبال خواهد داشت که گزاره‌های دینی بر هیچ واقعیتی دلالت نداشته؛ و از هیچ وجودی حکایت نکنند. این در صورتی است که متدینین گزاره‌های دینی را ناظر بر حقایق واقعی و خارجی می‌دانند. (همان، ص ۱۵۵ - ۱۵۹)

بر این اساس بنابر معیار پوزیتیویست‌های منطقی سؤال ابتدایی این نیست که آیا گزاره‌های دینی صادق هستند یا نیستند بلکه سؤال اول این است که آیا روشی برای اثبات کذب یا صدق آن وجود دارد اگر جواب این سؤال مثبت باشد گزاره‌های دینی معنادار خواهند بود در غیر این صورت بی‌معنا خواهند بود. بریث ویت می‌گوید: «تا دهه‌های اخیر بحث رایج درباره گزاره‌های دینی بر سر این بود که آیا این گزاره‌ها صادقند یا کاذب و توجیه معقولی به نفع آنها وجود دارد یا نه؟ ولی اکنون بحث بر سر این است که آیا اصلاً این جملات «معنای مشخص را در بر دارند اگر چنین است راه اثبات یا ابطال آن کدام است؟» (همان، ص ۱۵۵) و در صورتی که گزاره‌ای بی‌معنا باشد دیگر صادق یا کاذب بودن در مورد آن مفهومی نخواهد داشت و در صورت بی‌معنایی فهمیدن آنها نیز غیر ممکن خواهد بود و در صورت نفهمیدن آن گزاره‌ها باور به آنها نیز بی‌معنا خواهد بود.

بنابراین اگر گزاره‌های دینی داخل در هیچ کدام از سه قسم ذکر شده نباشند آیا بنابر گفته پوزیتیویست‌های منطقی گزاره‌هایی بی‌معنا خواهند بود. برای نجات گزاره‌های دینی از دام بی‌معنایی چه راه حلی می‌توان ارائه داد آیا باید بالکل تجربه‌گرایی پوزیتیویستی را منکر شد یا اینکه باید با حفظ موضع تجربه‌گرایانه اندیشه‌ای طراحي کرد تا گزاره‌های دینی نیز معنادار بشوند.

با معیاری که پوزیتیویست‌های منطقی ارائه داده بودند گزاره‌های دینی بی‌معنا شده بودند و این چالش بزرگی را برای پوزیتیویست‌ها به وجود آورده بود زیرا برای بسیاری از متفکرین غیر قابل قبول بود که گزاره‌های دینی بی‌معنا و بی‌محتوا بشوند اما بیشتر از

آنکه گزاره‌های دینی روش تحقیق‌پذیری را به چالش بکشاند این گزاره‌های اخلاقی بودند که هر متفکری را به این نتیجه می‌رساند که روش و معیار پوزیتیویست‌های منطقی نمی‌تواند یک روش عام و جامع برای معناداری گزاره‌ها باشد. درست است که در دنیای غرب عده‌ای از فیلسوفان دین ستیز پیدا می‌شوند که گزاره‌های دینی را بی‌معنا می‌دانند اما شاید نتوان کسی را یافت که تمام گزاره‌های اخلاقی را بی‌معنا به حساب بیاورد. به همین امر دلالت می‌کند این گفته بریث ویت که: «یک پوزیتیویست متصلب و متعصب در آرای خودش ممکن است بگوید تمام گزاره‌های دینی الفاظی بدون محتوا و خالی هستند که هیچ محتوای معرفتی را در بر ندارند؛ ولی نمی‌توان چنین حکمی را درباره تمام گزاره‌های اخلاقی صادر نمود.» (همان، صص ۱۵۹ - ۱۶۰)

عده زیادی برای اینکه گزاره‌های دینی را از دام بی‌معنایی نجات بدهند و به خاطر مشکلات فراوانی که تجربه‌گرایی پوزیتیویستی داشت روش تحقیق‌پذیری را برای معنادار بودن گزاره‌ها روشی غیر منطقی دانسته؛ خود معیار و ملاک جداگانه‌ای ارائه دادند. و عده‌ای دیگر با حفظ موضع تجربه‌گرایانه روش و معیاری ارائه دادند تا به معناداری گزاره‌های دینی کمک کرده باشند. بریث ویت جزء دسته دوم بود. وی از جمله فیلسوفانی بود که با حفظ موضع تجربه‌گرایانه پوزیتیویستی سعی در معنا بخشیدن به گزاره‌های دینی کرد.

«این مشکلات در پیش روی اصل تحقیق‌پذیری موجب آن شد تا در سال‌های ۱۹۳۰ این اصل تعدیل شود، این تعدیل یا از طریق عرضه تفسیر و تأویل دیگری از واژه Verification بود و یا از راه تغییر دادن اصل تحقیق‌پذیری به عنوان تنها معیار معناداری، به اصل ویتگنشتاینی «کاربرد» که بر طبق آن معنای هر جمله بر حسب کاری که انجام می‌دهد، تعیین می‌گردد.» (همان، ص ۱۶۰)

دیدگاه بریث ویت

در این بخش ابتدا با دیدگاه بریث ویت آشنا می‌شویم. سپس با توجه به سؤالاتی که ذیل دیدگاه بریث ویت درباره تفاوت گزاره‌های اخلاقی و دینی و سپس تفاوت ادیان پیش می‌آید به پاسخگویی آنها خواهیم پرداخت. بریث ویت در زمینه معناداری گزاره‌های دینی چند مرحله را طی می‌کند.

۱- به کارگیری دیدگاه کارکردگرایانه ویتگنشتاین

اولین مرحله‌ای که بریث ویت طی می‌کند به کار بردن معیار ویتگنشتاین یعنی اصل کارکردگرایی در گزاره‌های اخلاقی است. یعنی توجه کردن به این مسئله که گزاره‌های اخلاقی در بین کسانی که این بازی زبانی در بین آنها رایج است چه کارکرد و کاربردی دارند. در واقع اولین گامی که بریث ویت بر می‌دارد نگاه به این اصل کلی ویتگنشتاینی است که ابتدا به کاربرد یک گزاره و زبان توجه کن بعد معنای آن را تعیین کن.

۲- تعریف کارکردی ویژه برای گزاره‌های اخلاقی

دومین مرحله تعیین کردن کارکردی خاص و ویژه برای گزاره‌های اخلاقی است. در این مرحله بریث ویت با برداشتی که از کاربرد گزاره‌های اخلاقی در بین استعمال کنندگان گزاره‌های اخلاقی دارد کارکردی ویژه را برای گزاره‌های اخلاقی تعریف می‌کند. آن کارکرد این است که به کار گیرنده گزاره‌های اخلاقی می‌خواهد این مطلب را القاء کند که تعهد شخصی و التزام عملی نسبت به محتوای آن گزاره اخلاقی دارد. و همچنین دیگران را هم برای عمل کردن به محتوای آن توصیه می‌کند. «به عقیده بریث ویت غایت گزاره‌های اخلاقی، بیان جانب‌داری و پیروی گوینده از شیوه خاصی از عمل است» (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۲۱۷). مثلاً زمانی که شخصی می‌گوید «دزدی بد است» در پی آن نیست که صفت بد و زشت بودن را بر دزدی حمل کند یا آن گونه که پوزیتیویست‌ها می‌گویند در پی

آن نیست که ابراز انزجار و تنفر از دزدی بکند بلکه شخص با گفتن این جمله اخلاقی در پی آن است که تعهد شخصی‌اش و التزام عملی‌اش به این گزاره اخلاقی را بیان کند و همچنین دیگران را هم توصیه به متعهد بودن و ملتزم بودن به محتوای این گزاره بکند.

بریث ویت در مورد کاربرد گزاره‌های اخلاقی این‌گونه می‌گوید: «اخلاق غیر گزاره‌ای که من پذیرفته‌ام کاربرد اولیه‌اش در اظهار قصد گوینده است به عمل کردن به نحوه‌ای خاص که در آن گفتار معین شده است. به عنوان مثال کسی که طرفدار نظر سودگرایی در اخلاق است در مقام اظهار اینکه، باید به گونه‌ای عمل کند که نفع خود را به اعلا درجه‌اش برساند، در واقع قصد خودش را به عمل هماهنگ با خط مشی کلی سودگرایی را بیان می‌دارد او هیچ گزاره ناظر به واقعی را بیان نمی‌کند یا ابراز احساس خاصی نمی‌نماید بلکه او خود را متعهد به شیوه‌ای از عمل می‌کند.» (علی زمانی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۱)

با این توضیح بریث ویت پیوند میان گزاره‌های اخلاقی و واقعیت را از میان می‌برد و بر نقش اساسی قصد گوینده تاکید می‌کند.

۳- قرار دادن کارکرد گزاره‌های دینی همچون گزاره‌های اخلاقی

سومین گامی که بریث ویت برای معناداری گزاره‌های دینی بر می‌دارد این است که گزاره‌های دینی را همچون گزاره‌های اخلاقی قرار می‌دهد. «او بر این عقیده است که احکام دینی قبل از هر چیز دارای نقش و عملکرد اخلاقی هستند» (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۲۰۷) یعنی همان‌گونه که در گزاره‌های اخلاقی گفتیم که معنای یک گزاره اخلاقی تعهد شخصی و التزام عملی گوینده به محتوای آن است در گزاره‌های دینی هم شخص با گفتن یک گزاره دینی در پی آن است که تعهد شخصی و التزام عملی‌اش را نسبت به محتوای آن گزاره دینی ابراز نماید. مثلاً زمانی که شخصی می‌گوید «خدا عشق است» در پی آن است که به دیگران این معنا را القا کند که من متعهد هستم عاشقانه زندگی کنم و شما را هم توصیه می‌کنم که عاشقانه زندگی بکنید. یا مثلاً زمانی که شخصی می‌گوید

«خداوند عادل است» با این جمله می‌خواهد بگوید که من ملتزم هستم در زندگیم عادلانه رفتار کنم شما را هم به رفتاری عادلانه در زندگی توصیه می‌کنم.

تفاوت‌ها بر اساس دیدگاه بریث ویت

همان‌گونه که گذشت بریث ویت گزاره‌های دینی را همچون گزاره‌های اخلاقی قرار می‌دهد بنابراین باید با تفاوت گزاره‌های دینی و اخلاقی بر اساس نظریه بریث ویت آشنا بشویم. همچنین با توجه به نظریه بریث ویت تفاوت ادیان با یکدیگر در چه چیزی می‌باشد.

تفاوت گزاره‌های اخلاقی و دینی

تفاوتی که بین گزاره‌های اخلاقی و دینی وجود دارد این است که گزاره‌های دینی علاوه بر ابراز تعهد شخصی و التزام عملی به محتوای گزاره و توصیه جامعه نیز به آن؛ شامل داستان‌ها، تمثیل‌ها و کنایه‌هایی است که این توصیه‌های اخلاقی را جذاب‌تر و شیرین‌تر می‌کند. برخلاف گزاره‌های اخلاقی که صرفاً یک ابراز عملی نسبت به محتوای آن و توصیه اخلاقی است. «بر این اساس، تمام ادیان «داستان‌هایی» هستند که هر کس آنها را بپذیرد و بدان‌ها ایمان آورد متعالی می‌شود. هر دینی «داستان بلندی» است که شیوه‌ای خاص از حیات را پیشنهاد می‌کند.» (علی زمانی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۲) بریث ویت تفاوت بین گزاره‌های دینی و اخلاقی را این‌گونه بیان می‌کند: «معنایی مهم اما فرعی هست که بدان معنا گفته‌های دینی می‌توانند تا حدی با برخی گفته‌های اخلاقی متفاوت باشند بدین معنا که داستان‌هایی خاص گفته‌های دینی را همراهی می‌کنند این داستان‌ها از سنت مسیحی اخذ می‌شوند و یک خط مشی رفتاری عاشقانه را تأیید می‌کنند.» (همان)

تفاوت ادیان

اگر ما همه ادیان را توصیه کننده به مفاهیم و نکات اخلاقی دانستیم که همراهی داستان‌های بلند سلسله‌وار و تمثیل‌ها و کنایه‌ها وجه تمایز آن با گزاره‌های اخلاقی است در این صورت سؤال می‌شود که بنابراین تفاوت بین ادیان در چیست؟ «بریث ویت این پرسش را مطرح می‌کند: هنگامی که دو دین (مثلاً مسیحیت و آئین بودا) اساساً شیوه واحدی را برای زیستن توصیه می‌کنند، به چه معنایی این دو دین متفاوت هستند» (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۲۰۸) به نظر وی تفاوت ادیان در داستان‌هاست. در کوتاهی و بلندی داستان‌ها، در ماهیت داستان‌ها، در شیوه بیان داستان‌ها. «بریث ویت با تشابهات روشنی که با ویتگنشتاین دارد، بر این باور است که تفاوت ادیان به تفاوت داستان‌های آنها و تفاوت باورهای اخلاقی مرتبط به آن داستان‌ها بر می‌گردد.» (استیور، ۱۳۸۴، ص ۱۵۶) همین داستان‌هایی که همراهی آنها با ادیان تنها نقطه تفاوت گزاره‌های دینی با گزاره‌های اخلاقی بود همین داستان‌ها تفاوتشان در ماهیت، شیوه و کوتاهی و بلندیشان تنها نقطه تفاوت بین ادیان می‌باشد. «تفاوت مهم آنها در مجموعه‌هائی از روایات (یا اساطیر یا تمثیل‌ها) است» (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۲۰۸)

بریث ویت می‌گوید: «تفاوت میان الگوهای رفتار عاشقانه آن‌طور که مسیحیان آنها را توصیه می‌کنند و دقیقاً همان الگوهای رفتار آن‌گونه که حامیان ادیان دیگر غیر مسیحی مانند یهودیت و آیین بودا آنها را توصیه می‌کنند این خواهد بود که در مورد مسیحیان یک مجموعه داستان به یاد آورده می‌شوند در مورد یهودیان مجموعه داستان دیگری، در مورد بوداییان مجموعه داستان دیگری و...» (علی زمانی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۵)

البته کاملاً روشن است که وقتی ادیان را محدود و محصور در داستان‌ها، تمثیل‌ها و کنایه‌ها کردیم و تنها تفاوت ادیان را در داستان‌های آنها دانستیم و به همین دلیل تمام ادیان را بر حق دانستیم دیگر ورای گزاره‌های دینی واقعیتی را متصور نخواهیم شد. و به

جای اینکه تأثیرگذاری گزاره‌های آن را برخاسته از عقل و منطق و واقعیت بدانیم تأثیرگذاری آن را معلول علت‌های روان‌شناختی بدانیم. همان‌گونه که بریث ویت می‌گوید: «اگر می‌خواهید این مطلب را دریابید به این امر توجه کنید که در دنیا هیچ کتابی بعد از انجیل و کتاب دعایی به اندازه کتاب «سلوک زائر» نوشته جان بانین بر روح بشر تأثیر نداشته است. کسی این کتاب را نخوانده مگر اینکه زندگی‌اش دگرگون شده باشد. اما آیا کسی تا کنون پرسیده است که آیا مطالب این کتاب راست است یا نه؟ همه می‌دانند که این مطالب ممکن نیست راست باشند ولی با این همه نافذ افتاده است.» (همان)

پیامدهای دیدگاه بریث ویت

دیدگاه بریث ویت در مورد کارکرد گزاره‌های دینی پیامدهای ذیل را به دنبال دارد:

۱- غیر شناختاری و غیر واقعی بودن گزاره‌های دینی

به نظر تحلیل‌گران زبان دینی از جمله بریث ویت تفاوتی آشکار بین گزاره‌های علمی و دینی می‌باشد. و آن تفاوت این است که ما در گزاره‌های علمی به دنبال صادق یا کاذب بودن گزاره‌ها هستیم این در صورتی است که در گزاره‌های دینی در جستجوی یافتن صدق یا کذبشان نیستیم بلکه گزاره‌های دینی توصیه‌هایی برای شیوه بهتر زندگی کردن هستند. داستان‌هایی که در ادیان وجود دارد توصیه‌های اخلاقی مناسبی هستند که متدینان را به سوی یک سلوک اخلاقی خاصی راهنمایی می‌کنند. گزاره‌های دینی صرف نظر از اینکه واقعیت داشته باشند یا نداشته باشند مفید می‌باشند. فائده گزاره‌های دینی در این است که یک اثر روانی و درونی ایجاد می‌کنند که اشخاص سعی می‌کنند از راه و روش‌هایی که در داستان‌ها هست الهام بگیرند به این‌گونه که شخصیت‌های موجود در داستان‌ها را الگوی خویش قرار داده و سبک زندگی موجود در داستان‌ها را شیوه زندگی خود قرار می‌دهند. به گفته بریث ویت «در واقع یک داستان شاید اگر بی‌انسجام باشد

پشتوانه بهتری برای سلوک عملی دراز مدت ایجاد می‌کند» (باربور، ۱۳۶۲، ص ۲۸۳) در واقع ادیان داستان‌های مجعول مفیدی بوده و منبعی الهام‌بخش برای عمل می‌باشند. دین بدون اینکه بخواهد احکامی دال بر حقیقت و واقعیت صادر کند نقش مهم و اثرگذاری را در جامعه و زندگی مردم ایفا می‌کند. (همان)

۲- کثرت‌گرایی

از لوازم این دیدگاه این است که دیگر حقانیت ادیان مطرح نمی‌شود و دیگر معنایی ندارد که ما دنبال دین حق بگردیم به این دلیل که با قائل شدن به این نظریه دیگر دغدغه این را نخواهیم داشت که کدام یک از این داستان‌ها مطابق با واقع هستند بلکه تمام دغدغه ما این خواهد بود که کدام یک از این داستان‌ها تأثیرگذاری بیشتری دارد و کدام یک از آنها انسان بهتری می‌سازد. و اگر خواسته باشیم به این منظور دست پیدا کنیم باید به تاریخ ادیان نظر کنیم تا ببینیم کدامیک انسان‌های بهتری را تربیت کرده‌اند. «در اینجا به جای سخن از صدق و کذب این گزاره‌ها، باید از «توفیق و عدم توفیق» و میزان تأثیرگذاری آنها در پدید آوردن نحوه‌ای از حیات سخن گفت، باید دید آن مسیحی کاتولیک که نان و شراب را می‌خورد و «حقیقتاً» آن را نان و شراب می‌داند چه تحوّل در او رخ می‌دهد و مسیحی پروتستانی که همین کار را می‌کند و مجازاً آن را نان و شراب می‌داند چه دگرگونی در او به وجود می‌آید؟» (علی زمانی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۳)

بنابراین شخصی که دین و آئینش را تغییر می‌دهد به این معنا نیست که آئین قبلی را باطل یافته است و بر حقانیت دین جدید که انتخاب کرده است پی برده است؛ بلکه به این معناست که سبک و سیاق جدیدی را در پیمودن راه خود انتخاب کرده است در واقع تغییر دین به این معناست که روش خود را برای رسیدن به یک هدف تغییر داده است و با عزم و اراده‌ای بیشتر و بهتر می‌خواهد به آن هدف نهایی خود دست پیدا بکند. به دیگر سخن تمام ادیان جاده‌های فرعی گوناگونی هستند که ما را به آزادراه اصلی رهنمون

می‌کنند منتها هر کدام از اینها در سرعت حرکت ما و زمان رسیدن ما به آزادراه اصلی تأثیر بسزایی دارند. یک جاده فرعی چنان پر پیچ و خم و پر از دست اندازهای جا و بی‌جاست که حتی امکان دارد در عزم و اراده ما برای پیمودن راه خلل وارد کرده؛ ما را از ادامه راه باز دارد. جاده دیگری چنان هموار و مستقیم است که می‌توان در آن با روحیه‌ای خستگی‌ناپذیر و با سرعت بالایی به آزادراه اصلی رسید. (همان، صص ۱۶۳ - ۱۶۴) بریث ویت در این رابطه این‌گونه می‌گوید: «هنگامی که شخص غیر متدین به سوی دینی روی می‌آورد و کیش تازه‌ای را انتخاب می‌کند این تغییر و تحول صرفاً در ناحیه گزاره‌هایی که شخص بدان‌ها ایمان دارد نیست که مثلاً، قبلاً به گزاره الف، ب و ج اعتقاد داشت؛ ولی اکنون به گزاره‌های دیگری باور دارد. چه بسا ممکن است هیچ تغییر خاص عقلانی واقع نشده باشد ولی تغییر در ناحیه عزم و اراده واقع شود. (همان، ص ۱۶۳)

بنابراین شخصی که کیش و آئینش را تغییر داده است نمی‌خواهد بگوید که دین قبلی که به آن ایمان داشته است باطل می‌باشد و دین جدیدی که برگزیده است بر حق است، بلکه شخص با تغییر دادن کیش و آئینش در واقع روش زندگی‌اش را در پیمودن یک مسیری برای یک هدفی به مسیر دیگری برای همان هدف تغییر داده است. در واقع اراده کرده است تا سبک زندگی و روش سلوکش را تغییر بدهد.

نتیجه‌گیری

بریث ویت برای اینکه غیرشناختاری و غیر معرفت بخش بودن زبان دین را ثابت کند و در عین حال زبان دین را از دام بی‌معنایی نجات دهد کارکردگرایی را بهترین دستاویز برای این هدف خود می‌یابد. برای همین امر در جستجوی تعریف کارکردی ویژه برای زبان دین به این نتیجه دست می‌یابد که کارکرد زبان دین همچون گزاره‌های اخلاقی می‌باشد. البته قبل از اینکه به این نتیجه برسد برای گزاره‌های اخلاقی کارکردی ویژه را تعریف می‌کند. به این صورت که کارکرد گزاره‌های اخلاقی را التزام عملی شخص نسبت به محتوای گزاره اخلاقی و همچنین توصیه دیگران نسبت به محتوای آن قرار می‌دهد. با این حساب بریث ویت با به کارگیری کارکردگرایی موفق می‌شود بین دو رویکرد پوزیتیویستی و کارکردگرایی ویتگنشتاین جمع نماید. یعنی در عین اینکه رویکرد پوزیتیویستی خود را حفظ می‌کند با اتخاذ رویکرد کارکردگرایانه تمام تلاش خود را می‌کند تا زبان دین را از دام بی‌معنایی نجات بدهد.

فهرست منابع

۱. آیت اللهی، حمیدرضا، جستارهایی در فلسفه و دین پژوهشی تطبیقی، چاپ اول، قم، انتشارات طه، ۱۳۸۶.
۲. استیور، دان آر، فلسفه زبان دینی، ترجمه ابوالفضل ساجدی، چاپ اول، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۴.
۳. علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۴. علی زمانی، امیرعباس، زبان دین، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، پاییز ۱۳۷۵.
۵. قربانی، قدرت الله، نقد و بررسی دیدگاه‌های ویتگنشتاین و بریث ویت درباره زبان دین، مطالعات تحول در علوم انسانی، دوره ۳، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۴.
۶. هیک، جان، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۹۰.

